فصل اول: تبیین ارتکاز، ذکر مصادیق و انواع

- «ارتکاز» در لغت
- موارد روشن ارتکاز
- مواردی با وضوح کمتر:
- موارد مبهم ارتکاز:
- انواع ارتکاز:

«ارتکاز» در لغت

ارتکاز چیست؟ ارتکاز، باب افتعال رَکَزَ است. رَکَزَ ای رسخ. مثلاً رکز رُمْحَهُ، این نیزه‌اش را در زمین میزند. رَکَزَهُ، محکم کردن چیزی است، ارتَکَزَ، باب افتعالش است. یعنی هر چیزی که یک نحو رسوخ دارد، محکم است، لق نیست. شبهه و تذبذب و ابهام و شک و این ها در آن نیست[1].

ارتکازیات، حالا اصطلاح شده برای آن چیزهایی که در ذهن افراد هست که حالت نیمه آگاه، بلکه ناخودآگاه دارند. خودشان توجه ندارند، اما وقتی سر جایش میشود میبینید که یک چیزی در ذهن او بود، الآن فعّال شد. دارد حکم میکند، بدون اینکه قبلاً خود او از این خبر داشته باشد. علوم اجمالیه، علوم ارتکازیّه. این خودش بحثهای مفصلی هم دارد، این ها از کجا میآید؟ این علم ارتکازی چیست که شما میگویید دلیل است در شرع؟

ارتکاز ـ جمعی

مقصود از ارتکاز، یعنی یک ارتکاز جمعی؛ ارتکازی که وقتی شما مطرح میکنید برای صاحبان یک فرهنگی که آشنا به فقه اهل بیت هستند، کارشان هم بوده است و سینه به سینه عمل میکردند، جمعشان این حرف را تأیید میکنند. ارتکاز ـ جمعی، بحث ـ کمی نیست. یعنی تا دهان باز میکنید میگویید دو تا نماز است، در همه جهات فرض گرفتیم برابر است- هر دو جماعت است، هر دو اگر عذر دارد، عذر دارد. اگر عذر ندارد، عذر ندارد. هر دو اگر نافله خواندند، خواندند- یکی اوّل وقت است، یکی دو ساعت، سه ساعت، چهار ساعت بعدش است ، همه ی ائمه ی -به تعبیر ایشان فرقه ی محقّه- میگویند این تأخیر، رجحان ندارد که متشرعه بگویند آن که عقب‌تر است بهتر است. این جا وقتی میگویند ارتکاز متشرعه یعنی یک نفر؟ آنکه رفته کتاب خوانده. یا نه، کل این فرقه، جمعی؟ یک وجدان جمعی.

در مواردی که ما میگوییم که برای یک شخص ارتکاز میآید و شخصی بودن در ارتکاز او صبغه‌اش روشن است، این ارتکاز را حاج آقا نمیگویند، مقصودشان نیست.

جایگاه ارتکاز در فقه

ادعا کردن آسان است، اما ادعایی که فایده داشته باشد،بگذارید باشد. من ادعایی میکنم که اگر درست باشد خیلی فایده دارد. ادعا چیست؟ ادعا این است که برای ۷۰% بدنه بحثهای فقهی،ارتکاز متشرعه داریم.[2]

تحلیل ارتکاز

ما برای تشخیص هویت ارتکاز، ابتدا باید اظهر افراد را بررسی کنیم.شما وقتی انسان را می خواهید بفهمید که چیست، اوّل سراغ دیوانه میروید؟ از دیوانه که نمیروید کشف کنید ماهیت

انسان را. موارد روشن از ارتکاز را پیدا کنیم که اوّل برای برای خودمان واضح بشود که اصالً مقصود از ارتکاز و نحوه ی عملکرد ارتکاز چیست؟ چطور است که بزرگانی از علما می‌گویند که ما ارتکاز را دلیل می‌دانیم. آخر مگر ارتکاز چیست که می‌تواند دلیل باشد. این که کلی بحث کنیم، مدام می‌شود اشکال کرد.ما اوّل، با اجلی فردِ ارتکاز، بفهمیم مقصود از ارتکاز چیست؟ بعد برویم سراغ موارد مشکوک مورد بحث.

نیت ارتکازی

یکی از مواردی که ربط به بحث ما ندارد، اما در تبیین این‌که ریخت ارتکاز چیست، کمک می‌کند، همین است که در کتاب‌های قبلی هم آمده؛ قبل از مصباح الفقیه و این ها که می‌گویند نیت ارتکازی[3]. این خوب است. در نماز استمرارِ حکمی نیت،شرط است. نیت ارتکازی کافی است یا نه؟ در کتاب‌های فقهی به آن نیتی، نیت ارتکازی گفتند که الآن در صحنه ذهنش حاضر نیست، اما اگر کنکاش کند، تفحص کند، از او سؤال کنند می‌گوید من نیتم این است. چطور شده به این ارتکاز گفتند؟ کمک می‌کند به ما در تعریف ارتکاز یا نه؟

نیت ارتکازی چیست[4]؟نیت،داعی بر فعل است. گاهی شما اخطار بپال می‌کنید، دارید نماز می‌خوانید، کاملاً هم در ذهنتان حاضر است؛ حضورِ روشن که من دارم نماز ظهر می‌خوانم. اما یک وقتی است تکبیری می‌گویید مشغول نماز می‌شوید اما الآن در صحنه ذهن شما حاضر نیست که دارم نماز ظهر می‌خوانم. اما اگر از شما سؤال کنند وقتی توجه می‌کنید، به سؤال آن ها جواب می‌دهید. این را می‌گویند نیت ارتکازی. بلکه هنوز دقیق‌تر و باطن‌تر از این هم گفتند؛ ببینید در کلمات.

نیت ارتکازی یعنی در صحنه خودآگاه او حاضر نیست؛ در پشت صحنه ذهن او حاضر است. الآن هم که می‌گوییم ارتکاز متشرعه یعنی چه؟ یعنی آن که در صحنه خودآگاهِ آن ها نیست. خودش علم به علم ندارد، متوجه نیست، ولی در ارتکازش هست؛ یعنی پشت صحنه.می‌شود استنطاقش کرد. یک نظامی شارع به ذهن او داده، خودش هم متوجه نیست اما در مواضع خاص، این نظام فعال می‌شود. آثارش بروز و ظهور می‌کند.

نیت ارتکازی، مقابل نیت آگاهانه است؛ نیتی که در صحنه ی نیمه آگاه ذهن است. ناخودآگاه سنگین‌تر است. می‌گویند نیمه آگاه، یعنی یک نحو فی الجمله در پشت صحنه ی خودآگاه موجود است. به محض این‌که تا استنطاقش کنی حرف می‌زند. ناخودآگاه ، عمیق‌تر است، اصلاً خودش هم استنطاقش بکنی سر در نمی‌آورد. حال خودش شاید بین همین نیمه آگاه و ناخودآگاه، هم طیفی باشد؛ یعنی قابل درصد و بشود به آن، عددِ کسری نسبت داد. مثلاً خُمسش آگاه است، چهار پنجمش نیمه آگاه است. علی ای حال پس این‌که گفتند نیت ارتکازی، ما می‌فهمیم که منظور از ارتکاز، یعنی فعلاً در زمینه ی ذهن حضور ندارد، اما می‌شود استنطاقش کرد و حرف زد.

---

[1] و الرِّكْزُ: [غرز كل شيئا منتصبا كالرمح]. رَكَزْتُ الرمحَ وغيره أَرْكُزُهُ رَكْزاً، إذا غرزته منتصبا في مركزه. و المُرْتَكِزُ من ياس الحشيش: [أن] ترى ساقا [و قد] تطاير ورقها و أغصانها عنها. و مَرْكَزُ الجند: موضعُ أمرهم و أالي يرجعون. (كتاب العين ؛ ج5 ؛ 320) رَكَزْتُ الرمحَ أركُزُه و أركِزه رَكْزاً، إذا أثبتّه في الأرض.(جمهرة اللغة ؛ ج2 ؛ ص708) ركز:الراء و الكاف و الزاء أصلان: **أحدهما إثبات شيءٍ في** الأرض و الآخر صوت. **و المرتكز: ياس الحشيش الذي تكسّر وَرَقُهُ و تطايَر شيء يذهب سُفْلاً**، و مرتكز هذا، أي ثَبَت (معجم مقاييس اللغة ؛ ج2 ؛ ص433-۴۳۴). و من و معناه أنّه ذَهَبَ منه ما ذهب و ارتكز. و المرتكز: ثابت لا يزول. و إنّه لمركوزٌ في الجاز: هذا مركزُ الجُند، و أخلّوا بمراكزهم.و عزّ بني فلان راكز: ثابت لا يزول. و إنّه لمركوزٌ في العقول. و دخل عليّا فلان فارتكز في مكانه: لا يبرح. (أساس البلاغة ؛ ص248)المعنى المحوري:

رسوخ الشیئ او اصله فی اثناء ما یکتنفه (المعجم الاشتقاقی المؤصّل:۸۴۷)

[2] اگر به وجدانیات و ضروریات متشرعه که منحصرند در اهل ولایت و اهل ایمان، مراجعه نکنید، «کان و یَکونُ» روایات و ادله لفظیه را نگاه بکنید، خیلی جاها لَنگ میمانید. لکن نه ما قبول نداریم ادله اربعه ست. ارتکازات، ارتکازات اهل حق دلیل است، میخواهد دلیل خامس باشد فرق نمی کند.(درس خارج فقه؛ کتاب الصلاه، تاریخ ۲۷/۱۱/۱۳۷۶)

[3] و دلالة الكتاب و الأخبار على النية- مع أنها مركوزة في قلب كل عاقل يقصد الى فعل- أغنى الأولين عن ذكر نيّات العبادات و تعلمها، حتى أنّ الأخبار خالية عن تشخص نيّة، إلّا ما سنذكر في الحج و العتق إن شاء اللّه. (ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج2، ص: 104-۱۰۵) بل المستفاد من تتبّع ما ورد عنهم عليهم السّلام في بيان الوضوء و الصّلوة و سائر العبادات الّتي علّموها شيعتهم سهولة أمر النيّة جدّا و انّها غنيّة عن البيان مركوزة في أذهان كلّ العقلاء عند صدور أفعالهم الاختياريّة عنهم من العبادات و غيرها(الحبل المتين في أحكام الدين؛ ص: 220)و لا ريب ان النية- في جملة أفعال العقلاء العارية عن السهو و النسيان- مما يجزم بتصورها بديهة الوجدان، لارتكازها في الأذهان، فهي في التحقيق غنية عن البيان، فعدم التعرض لها أحرى بالدخول في حيز القبول، (الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة؛ ج2، ص: 170)

[4] النية ... بناءً على كونها هي الداعي فلا محل لها لانها عبارة عن القصد الارتكازي الذي في النفس المحرك و الباعث على العمل و ان كان مغفولا عنه و الذهن مشتغل بغيره و لكن لو نبه و سئل عن عمله لتنبه و أجاب فلو نوى صبحا الغسل أو صلاة الظهر في المسجد ثمّ خرج إلى السوق حتى صار الظهر فاغتسل في الحمام و دخل المسجد فصلى الظهر و هو في كل ذلك مشغول الذهن غير ملتفت إلى غسله و لا صلاته صحّت اعماله بقصد الأول صبحاً المرتكز في نفسه و هو الباعث و المحرك له على تلك الأعمال و ان كان مغفولا عنه و عن هذا يعبر أهل الاخطار بالاستدامة الحكمية و عندنا هي استدامة حقيقية و لا يلزم تصور أجزاء العمل من الغسل أو الصلاة تفصيلا بل يكفي قصد عنوان العمل إجمالا.(سؤال و جواب (لکاشف الغطاء)؛ ص: 57)

موارد روشن ارتکاز

۱.نجاست؛شرعی یا عرفی

این سؤال خیلی در بحث‌ها مطرح می‌شود: آیا نجاستی که در شرع می‌گوییم یعنی همان قذارت عرفیه؟ فقها با فتوا، آن را تبدیل به نجاست کردند؟ اصلاً فقها با این کتاب‌های فقهی یک چیزی در شرع در آوردند که چیزی نجس می‌شود. کجا نجس می‌شود در شرع؟! نجس یعنی همان قذارت عرفی. مادر به بچه‌اش می‌گوید اَخ است؛ یعنی کثیف است.شارع هم در یک مواردی فقط به عرف گفته این کثیف است، قذر است.

آیا این است یا نیست؟ ما می‌خواهیم ادعا کنیم متشرعه، ارتکازشان این است که شارع از آن قذارت عرفیه، یک چیز بیشتری دارد. یعنی متدینین در اسلام وقتی می‌گویند چیزی نجس است، چیزی بیش از کثیفی می‌فهمند[1].

همان کسی که خودش در این مطلب ان قلت دارد، بروید در زندگی با او همراه بشوید اگر متشرع است. همان تعابیری که شما می‌خواهید علیه این ارتکاز از آن استفاده کنید، پر است از سؤالات سائل. اگر قذارت عرفی بود، مردی که ۵۰ سال با کثیفی و ال کثیفی سر کرده، برای چیز کثیفی می‌آید از امام می‌پرسد؟ شما بگویید. معلوم می‌شود شارع کاری با این شخص کرده که می‌داند شارع یک چیزهایی دارد که من این را باید بروم از او بپرسم، بما انه شارع؟ ال بما انه عرف خبیر ُدر قذارت و عدم قذارت.

همین روایتی که در مورد بول می گوید«انما وه مائ» را نگاه کنید[2]. خود حضرت ابتدا نمی‌گویند انما وه مائ. یک چیزی می‌پرسد. یعنی مردم این طور بودند. آنکه دنبال شرع بود، از روز اوّل می‌دانست شارع، در این محدوده‌ی قذارت یک چیز بیش از عرف دارد[3].

۲.بقاء تکالیف تا زمان مرگ

ما یک سیره‌هایی داریم که اصلاً واضح است. شما می‌گویید که یک کسی است متشرع است، متدین است فقط می‌گوید که من وقتی به یقین رسیدم دیگر نماز نباید بخوانم. « **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ**[4]». همین که به صوفیّه و اقطابشان منسوب است[5]. شما بگویید متشرعه از این ارتکازی دارند، آیا بگوییم ما چه می‌دانیم؟ چه بسا وقتی یک جایی رسید دیگر نماز نباید بخواند. این‌که می‌گوییم ارتکاز، یعنی این. یعنی ببینید شارع کاری کرده که برای کسی که دنبال شرع است سر سوزن شکّی نمی‌ماند؛ هر چه هم بخواهد توجیه کند می‌بیند این ارتکاز او چنان حکومتی دارد که هر چه خدشه کند،از بین نمی رود.

می‌گفت که یک رانندهای ،وارد خانقاه شده بود. دیده بود دارد ماه مبارک چای می‌خورد. به او گفت: روزه؟ گفت این ها را آخوندها درست کردند؛ روزه یعنی باید دلت پاک باشد. گناه، در دل است. این ها را آخوندها درست کردند. خب حالا ببینید، این را می‌خواهم بگویم. متدین، نه یک کسی است که

اصلاً از نظر فهم عمومی کمی سفیه حساب می‌شود. آدم متوسط الحال. حتی در اینجا نسبت به کفاری که دارند نگاه می‌کنند، بگویی این می‌گوید آخوندها روزه را درست کردند، از او می‌پذیرد؟ نمی‌پذیرد. بدون اینکه نیاز باشد، برود آیه پیدا کند، بگوید ببینید اینجا قرآن گفت، روایت ببیند، اصلاً نمی‌پذیرد، می‌فهمد این بالاتر از قدرت آخوندهاست. ارتکاز متشرعه، سبقت دارد بر فتاوا. نمی‌شود اصلاً آن را به این ها منسوب کنیم. بگویی این ها را آن ها آوردند.[6]

شارع برای اصل نماز خواندن چه کار کرده است؟ یک ارتکازی به متشرعه داده که در هر شرایطی هستی تا دم مُردن، باید نماز بخوانی. مجموع بیانات شارع، این را در ذهن متشرعه به پا کرده است. لذا اگر کسی بیاید بگوید من الآن در معرفت خدا طوری شدم دیگر نماز لازم نیست بخوانم. این می‌بیند با آن مجموع سازگار نیست.

انبیاء، اوصیاء، خود پیامبر خدا، تا لحظه آخر چه کار می‌کردند؟ نماز می‌خواندند. با شدت ضعف که مرض شهادت و رحلت حضرت بود. زیر بازوی حضرت را گرفتند که بیاورند که نشسته نماز بخوانند؛ حتی تا آن حد، نماز را ترک نکردند[7]، حال کسی بیاید بگوید نه، من رسیدم دیگر به معرفت. دیگر چه کار دارم نماز بخوانم ؟خب قطعاً می‌دانیم برای خود پیامبر بالاتر از آن شده بوده. او دارد یک صابطه‌ای می‌گوید.

ارتکاز، فقط این نیست که یک مورد ِاستثناء باشد. خود شارع با مردی خودش کاری کرده که دیگری نتواند از این ناحیه بر او وارد بشود، این را از دست او بگیرد. ارتکاز، اقدم بر آن مستثنیات است. بله، از آنجایی که ارتکاز لسان ندارد، استثنای خاصی که ول اطّلع المتشرعه، ببیند که با آن ارتکاز منافاتی ندارد اشکالی ندارد.مثلاً یک کسی ببیند نماز نخواند، بعد می‌گویی چرا نخواندی؟ می‌گوید من در شرایطی بودم تهدید کرده بودند اگر بخوانی می‌کشمت. می‌گوید بله.این، با ارتکاز ِمن منافات ندارد.

۳.نماز خواندن به فارسی

یکی دیگر از ارتکازات، نماز خواندن به عربی. کسی به راحتی می‌تواند عربی بخواند. ولی می‌گوید من فارسی زبانم، چرا عربی بخوانم؟ شما یک دلیل بیاوری شارع فرموده باشد فارس زبان هم باید عربی بخواند.دنبال دلیل، باید بگردیم ای من؟در کتاب‌ها، از این کتاب به آن کتاب، یک روایتی پیدا کنیم، تصریح کند ای فارس زبان تو هم باید عربی بخوانی. اصلاً می‌بینیم متشرعه نیاز ندارند، خنده‌شان می‌گیرد.[8]

---

[1] مرحوم وحید می فرماید:أنّ النجاسة الاصطلاحيّة الآن بين المتشرّعة معناها معهود معروف بينهم، ذو أحكام كثيرة شرعيّة متلازمة، أعلاها و أجلاها وجوب غسل الملاقي(مصابيح الظلام؛ ج4، ص: 455) لا يخفى أنّ من الاصول المسلّمة عند الفقهاء أصالة طهارة كلّ شيء حتّى تعلم نجاسته، لأنّ النجاسة الشرعيّة لا معنى لها سوى وجوب الاجتناب في الصلاة، أو الأكل و الشرب، أو غيرهما، و الاجتناب عن ملاقيه و ملاقي ملاقيه، و هكذا على ما هو المعروف عند المتشرّعة(همان؛ ج5، ص: 23)

[2] محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن الحسين بن أبي العلاء قال: سألت أبا عبد الله ع عن البول يصيب الجسد قال صب عليه الماء مرتين فإنما هو ماء و سألته عن الثوب يصيبه البول قال اغسله مرتين و سألته عن الصبي يبول على الثوب قال يصب عليه الماء

قلیل ثم یعصره.(الکافي (ط - الإسلامیة) ؛ ج3 ؛ ص۵۵)

[3] این استدلال،نظیر استدلالی است که جواهر در مقام استدلال بر مبطل بودن فعل کثیر در نماز اقامه می کند: اللهم إلا أن یقال: إنه یکفي فیه بعد الإجماع بقسمیه کما عرفت علیه، بل لعله کالضروري بین المتشرعة بحیث استغنی بضروریته عن النصوص بالخصوص، **بل من شدة معروفیة منافاة الصلاة للفعل الکثیر في أثنائها کثر السؤال عن خصوص بعض الأفعال في أثنائها مخافة أنها تکون من المبطل و أغفل ذکر البطلان بالکثیر**، ففي الحقیقة هذه النصوص عند التأمل دالة بها علی البطلان به أبلغ من دلالتها علی العدم به.(جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج11، ص: 60)

[4] سوره الحجر،آیه ۹۹

[5] ذکر صاحب نفحات الأنس أن رجلا قال عند یحیی بن معاذ: إن قوما یقولون نحن واصلون و لیس لنا حاجة بالصلاة. فقال یحیی: قولوا لهم: أنتم واصلون إلی النار؛ و هکذا في کل حین یمرق أناس من الدّین .. و لهم منطق غریب؛ فیقول لکل أحدهم: إنه سقطت عنه التکالیف الا صلاة و ال صوم و ال غیر ذلک من العبادات؛ لأنه أتاه الیقین و یحتجّ بقوله تعالی: وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ[الحجر: ۹۹].(جواهر التصوف ؛ ص51)و أمّا الأولیائیّة: فإنّهم یقولون: إذا وصل العبد إلی مرتبة الأولیاء سقطت عنه تکالیف الشّرع.(سر الأسرار و مظهر الأنوار فیما یحتاج إلیه الأبرار و المتوصّفة القاصرون و المالحدة الخائبون في صدد إخراج رقابهم من ربقة الشّریعة ؛ ص57.)المتخیّلین بأنّ الأحکام الشّرعیّة مخصوصة بالعوامّ و أمّا الخواصّ فهم مکلّفون بالمعرفة فقط کما أنّهم یعتقدون من جهلهم أنّ الامراء و السّلاطین لیسوا مکلّفین بغیر العدل و الإنصاف و یقولون إنّ المقصود من إتیان الشّریعة حصول المعرفة فإذا حصلت المعرفة سقطت التّکالیف الشّرعیّة و یستشهدون في إثبات مدعّاهم بقوله تعالی (وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ) أي باللّه(الم‌کتوبات(السرهندی) ؛ ج1 ؛ ص ۳۸۴)

[6] ما خدا میدانیم چقدر کتاب از امام صادق صلوات الله علیه داریم، اما هیچ نمیفهمیم. چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است. ممکن است تمام آن محلّلات، محرمات باشند، تمام محرّمات همه محللات باشند. این جور نیست. ... متشرعه هم به ارتکاز خودشان میفهمند این شرعیت کدام شرعیتی است.(جلسه: فقه آیات الله بهجت،کتاب الحج، جلسه ۱۲۲)

[7] و استمر المرض به فیه أیاما و ثقل فجاء بلال عند صلاة الصبح و رسول الله مغموم بالمرض فنادی الصلاة رحمکم الله فقال یصلي بالناس بعضهم فقالت عائشة مروا أبا بکر لیصلي بالناس و قالت حفصة مروا عمر فقال ص اکففن فإنکن صویحبات یوسف ثم قام و هو ال یستقل علی الأرض من الضعف و قد کان عنده أنهما خرجا إلی أسامة فأخذ بید علي بن أبي طالب و الفضل بن عباس فاعتمدهما و رجلاه یخطان الأرض من الضعف فلما خرج إلی المسجد وجد أبا بکر قد سبق إلی المحراب فأومأ إلیه بیده فتأخر أبو بکر و قام رسول الله ص و کبر و ابتدأ بالصلاة (إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمة) ؛ النص ؛ ص ۱۳۴-۱۳۵)

[8] شاید بتوان به این موارد،بحث اشتراک احکام بین مکلفین و حرمت اهانت به مقدّسات را نیز اضافه کرد

اشتراک احکام بین مکلفین: الثالث: ارتکاز عامّة المسلمین حتّی العوام بأنّ حکم اللّه في هذه الواقعة واحد للجمیع.

و لذلك ترى أنّ أحدهم ول سئل عن الإمام عليه السلام، أو عن مقلّده حكم شرعيّ لموضوع أو لفعل من الأفعال، و سمع ذلك الحكم غيره ممن وه مثله، ال يتأمّل و لا يتردّد في ثبوته في حقّه، و ال يحتمل أن يكون حكم اللّه في حقّ ذلك السائل غير حكم اللّه في حقّه فهذا المعنى أي وحدة التكليف و اشتراكه بين جميع المكلفين شيء مرتكز في أذهان جميعهم، و ال يمكن ذلك إلا بوصوله إليهم من مبدإ الوحي و الرسالة، ثمّ من هؤلاء إلى من بعدهم، و هكذا إلى زمانن.

و لعلّ إلى هذا ينظر كلام بعض المحققين حيث يقول: و القول بأنّ الكون في زمان النبي صلّى اللّه عليه و آله دخيل في اتّحاد الصنف الذي وه شرط شمول الخطابات، هدم لأساس الشريعة، و ذلك من جهة أنّ الأحكام إن كانت مخصوصة بالحاضرين في مجلس النبي صلّى اللّه عليه و آله المخاطبين، أو مطلق الموجودين في ذلك الزمان فقط، فانتهى أمر الدين - العياذ باللّه - و تكون الناس بعد ذلك كالبهائم و المجانين. و هذا أمر باطل بالضرورة، لأنّه يوجب هدم أساس الدين. فادّعاء الضرورة على اشتراك الجميع في التكاليف ال بد فيه، بل وه كذلك. (القواعد الفقهية (بجنوردى)، جلد: ۲، صفحه: ۵۵)

حرمت اهانت به مقدسات:الثاني: ارتكاز ذهن المتشرّعة قاطبة - حتّى النساء و الصبيان - على عدم جواز هتك حرمة هذه الأمور و إهانتها و استحقارها، و يعترضون على من يهينها و يستحقرها و ينكرونها أشدّ الإنكار، و إن كان بعضهم يفرّطون في هذا الأمر، و ال شكّ في أنّه ول شرب أحد سيكارة أو شطبا في حرم أحد أو دالا الأئمّة عليهم السّلام ينكرون عليه أشدّ الإنكار، أو يدخل في حرمهم البس حذائه يصيحون عليه، و أمثال ذلك.

فالإنصاف أنّه ال يمكن أن ينكر ثبوت مثل هذا الارتكاز في أذهان المتشرّعة، و ال يمكن أيضا إنكار أنّ هذا الارتكاز كاشف عن ثبوت هذا الحكم في الشريعة.

نعم تختلف مراتب إنكارهم بالنسبة إلى هذه الأمور؛ فلو أهان شخص - العياذ باللّه - بالكعبة المعظّمة، أو ضريح الرسول صلّى اللّه عليه و آله، أو القرآن الكريم، فإنكارهم ربما ينجرّ إلى قتله، كما وه كذلك الحكم الوارد في الشرع بالنسبة إلى تلويث الكعبة المعظّمة، بل القرآن الكريم و ضريح الرسول صلّى اللّه عليه و آله؛ لأنّه كاشف قطعيّ عن كفره أو ارتداده إن كان مسلما. أمّا لو أهان نعمة من نعم اللّه، كما لو سحق الخبز برجله متعمّدا من غير عذر و ال ضرورة، ينكرون بالصيحة في وجهه ال أزيد من ذلك.

و الحاصل: أنّ أصل الإنكار بالنسبة إلى إهانة المحترمات في الدين من مرتكزاتهم، و إن كانت مراتبه مختلفة بالنسبة إلى مراتب المحترمات، نعم العوام كثيرا ما يشتبهون في تشخيص مراتب المحترمات كما وه شأنهم في كثير من الأمور. (القواعد الفقهية (بجنوردى)، جلد: ۵، صفحه: ۲۹۵)

موارد با وضوح کمتر:

۱.تلقیح مصنوعی

از حاج آقا زیاد سؤال می‌کردند که این تلقیحات[1] و این ها جائز است یا نه؟ حاج آقا به جای اینکه نظر خودشان را بگویند، می‌گفتند که از مرحوم آسید ابو الحسن پرسیدند که این تلقیح چه طور است؟ سید گفتند عمل ُقبیح ٌ ببینید این،یک نحو از فتوا دادن، در رفتن است. عمل ُقبیح. این را زیاد می‌گفتند. دیگر چیز دیگر جواب نمی‌دادند، ساکت می‌شدند خود حاج آقا. اینکه گفتم عمل قبیح. حالا قبیح است، قبح، اما چه درجه‌ای از قبح؟ کراهت است؟ حرمت است؟ حرمت حرمتی است که می‌رود تا آن حدّ ِتعزیر و این ها، شبه حد می‌شود یا نه؟ این خودش مهم است در اینکه عمل قبیح چه طور باشد. . البته اتفاقا ً بعد از مدتی، این اواخر، کلمه‌ی ارتکاز را اسم بردند و به آن استدلال کردند. الآن هم در استفتائات، همین ارتکاز آمده[2]است.

قبلش که فضا، فضای استدلال بود، می‌گفتند آسید ابو الحسن گفتند که کار قبیحی است. چرا اشکال داشته باشد؟ زنا است؟ زنا نیست. چه دلیلی داریم که تلقیح ِنطفه‌ی اجنبی به اجنبیّه حرام است؟حالا بعضی مقدمات حرامش را بگویند،امری است،تازه در مقدماتش هم حرام نیست. شما اگر فرض بگیری یک زنی خودش بدون اینکه هیچ کسی دخالت بکند، نطفه‌ی اجنبی را بردارد به خودش تلقیح کند.

بگویی اوّلا ً مثل غائط و بول و این ها فضولات است، حرام نیست که نامحرم آن را نگاه بکند؛ به آن دست بزند؛ به عضو او حرام است دست بزند و نگاه کند. خب حالا این نگاه کردن اشکال ندارد. بر فرض اشکال دارد، می گویی باید با اذن صاحب ِآن اجنبی باشد که از صاحب، اذن می‌گیرد. همه‌ی این ها را تأمین می‌کنیم. اذن را می‌گیرد. دستکش هم دست می‌کند که حتی ملامسه نکند چشمش را هم می‌بندد، نگاه هم نمی‌کند. یعنی کاری می‌کنیم هیچ گونه مقدمات حرام نباشد، به چه دلیلی شما می‌گویی این حرام است؟ بعدا ً هم حامل می‌شود. می‌گویی که اختلاط می‌اه می‌شود؟ اختلاط می‌اه نشده است؛ معلوم است. مگر در وطی به شبهه چیست؟ عدّه نگه می‌دارد، حامل شد، مال اوست، حلال زاده هم هست. وطی به شبهه کاملا ً حلال زاده است. آن، حال شبهه شده به مقارنت، این به یک عمل اختیاری ِخود زن. هیچ دلیلی ندارید که بگویی این حرام است. همه‌ی این ها را ذهن شریفشان مستحضر بود و می‌دیدند.

اما آخر کار دیگر حاج آقا فرمودند خب علی ای ّحال ٍشارع یک چیزهایی به متشرعه گفته، که می‌بینند نه نمی‌شود. یعنی اذهانشان طوری است که از این ابا دارند. یعنی ما این قدر گُه هستیم در شرع که بانک اسپرم بگذارند و اجنبی‌ها بروند به خودشان تزریق کنند و بچه‌های اینطوری به دنیا بیایند.نه زنا است و نه نکاح است.تجویز نکردند، اتفاقا ً فتوایشان برگشت به ارتکاز متشرعه. گفتند نه؛ ولو الآن یک چیزی نداریم بگوییم به این دلیل ممنوع است، اما ارتکاز متشرعه این کار را اجازه نمی‌دهد. شما ببینید ارتکاز متشرعه تأیید می‌کنند که این کار جائز است؟ زنها همه بروند منی ِاجنبی را بردارند به خودشان تزریق کنند و حامل بشوند؟ ولی خب ببینید الآن این ارتکاز به قوت آن ارتکازهایی که بحثش را می‌کردیم نیست. یعنی ممکن است کسی شرایط ذهنی‌اش طوری باشد که الآن آن ارتکاز فعال نباشد.

۲.غسل میّت جبیره ای

یک مثال دیگر برای ارتکاز متشرعه بزنم-واقعاً این فتوا پیش آمده است-یک مریضی بوده الآن وفات کرده. بدنش را در بیمارستان آوردند میخواهند غسل بدهند. شرایطی بوده سوزن زدند در بدن او و شرایط خونایش هم طوری بوده که الآن هر کاری میکنند خون بند نمیآید ولی به اندازه ی یک سنجاق بسیار ریز،خون بیرون میآید و قابل بند آمدن نیست.

الآن سؤال این است، با این چه کار کنیم؟ تیمّمش بدهیم؟ بدن، صاف و سالم است، فقط یک سوزن ِریز به انگشتش خورده، چون فلان مریضی را داشته بند نمیآید.آیا مجازیم جبیره بکنیم؟ یک چیزی رویش بگذاریم،غسل میت جبیره‌ای انجام بدهیم؟ ای نه، جبیره دلیلش در وضو و غسل است[3].محلّ ورودش در غسل میت نیست، هیچ دلیلی ندارد.باید جای غسل میّت، پاک باشد. وقتی پاک نشد و متمکّن از پاکی نشدید،تیممش بدهید و دفنش کنید.

اینجا اختلاف هم هست[4]، میخواهم بگویم فقیهی در مقابل فقیه دیگری حرف میزند که اختلاف میشود. یکی میگوید در غسل میت دلیل بر جبیره نداریم، از جیبمان هم که نمیتوانیم دلیل بیاوریم، قیاس هم که حرام است. تیمّمش بدهید و دفنش کنید. متمکن نیستیم و بدنش نجس است، جبیره هم که دلیل ندارد.دیگری میگوید جبیره‌ای که شارع در وضو و غسل گفته،روش را نشان میدهد برای اینکه وقتی عذر داری چه کار بکنی. نگفته که در میت جبیره جایز نیست، اگر دلیل داریم که در میت جبیره جایز نیست،بله.اما اتفاقاً در جبیره دلیلش هم همین است، «یُغرف هذا و امثاله من کتاب الله، امام فرمودند:ما جعل علیکم فی الدین من حرج[5].اگر یک کسی بگوید ارتکاز متشرعه اینجا میگوید جبیره. یک چیز کوچکی است،چسبی بزنید روی زخم که خون بیرون نیاید،آب را روی آن چسب مرور بدهید، مثل اینکه وضو میگیرید، مثل اینکه غسل میکنید. بگویند از کجا میگوییدی؟بگوید از ارتکاز متشرعه.مسلمین که از روز اوّل تا حالا بودند،آن تقنین شرع را میدانند. این بدن صاف و سالم را تیمم میدهید؟جبیره کنید.

---

[1] لقاح در خارج از بدن ای آیویاف به انگلیسی: IVF، مخفف in vitro fertilization))روشی است که در آن سلول‌های تخمک را در شرایط آزمایشگاهی با اسپرم بارور میکنند و یک یا چند سلول تخم به دست آمده را پس از گذشت چند مرحله تقسیم سلولی «۸ سلولی» یا «چنین ۵ روزه»، در رحم قرار میدهند تا روند رشد جنین به‌طور طبیعی ادامه پیدا کند. در این روش ابتدا تخمک گذاری در زن را القا میکنند و پس از اینکه تعداد مناسبی تخمک به دست آمد آن‌ها را در آزمایشگاه کشت میدهند. پس از اینکه تخمک‌ها بالغ شدند با اسپرم مناسب، تخمک را بارور میکنند. بر حسب اینکه اسپرم به چه روشی سبب باروری تخمک شود روش‌های مختلفی وجود دارد. به عنوان مثال چنان‌که اسپرم‌ها به تعداد مشخص در محیط کشت حاوی تخمک تلقیح شوند تا اسپرم دارای تحرک، شکل و فیزیولوژی مناسب بتواند تخمک را بارور کند، این روش آی وی اف نامیده میشود. اما در صورتی‌که اسپرم مناسب انتخاب شود و با استفاده از دستگاه میکرواینجکشن به داخل تخمک تلقیح شود این روش تزریق داخل سیتوپلاسمی اسپرم Intracytoplasmic sperm) injection) که به اختصار ایکسی(ICSI) نامیده میشود.(سایت ویکی پدیا) تلقیح مصنوعی به دو قسم، تقسیم میگردد:

۱. تلقیح اسپرم مرد به همسرش، به تعبیر دیگر، تلقیح ناشی از نکاح بدون دخالت نطفه

بیگانه که خود به‌صورت‌های مختلف قابل تقسیم است.
۲. تلقیح اسپرم مرد بیگانه به زن بیگانه ای تلقیح ناشی از غیرنکاح با دخالت نطفه بیگانه که آن را نیز به دو نوع تلقیح عمدی و غیر عمدی تقسیم می‌کنند.(سایت ویکی فقه)مقصود از تلقیح مصنوعی در متن،همین قسم دوم است.

[2] 4846. اگر مردی به واسطه بيماری، از توليد مثل ناتوان باشد، آيا می‌تواند اسپرم و منی فرد ديگری را از طريق تزريق به رحم زن خود وارد نمايد؟

در اين صورت بفرماييد:

1) آيا اصل اين عمل اگر مستلزم لمس يا نگاه نامحرم باشد، چه حكمی دارد؟

ج. اين عمل مطلقاً محلّ اشكال و خلاف ارتكاز متشرعه است.

2) اگر اين عمل را خود شوهر انجام دهد، آيا اشكال دارد؟

ج. اين عمل مطلقاً محلّ اشكال و خلاف ارتكاز متشرعه است.

3) آيا انجام اين عمل نيازی به طلاق و رجوع مجدد و يا عدهی دخول دارد؟

ج. طلاق و رجوع و عده هم ندارد.

4) در صورت توليد فرزند، نسبت صاحب رحم به او و نيز صاحب اسپرم و هم چنين همسر صاحب رحم به لحاظ ارث و محرميت و ديگر احكام شرعی چگونه خواهد بود؟

ج. فرزند هيچ نسبتی به همسر صاحب رحم ندارد.(استفتاءات (بهجت)؛ ج4، ص: 78)

آیت الله بروجردی در این باره می فرمایند:«آنچه **از مفاهیم ادله و بعضی از منابع آن ها استفاده می شود**، این است که تلقیح مصنوعی مرد اجنبی بر مرئه اجنبیه خواه دارای زوج باشد یا نباشد، حرام است و در بعضی ازصور آن احکام ولد الزنا ثابت است و در برخی، شبهه و اما تلقیح منی زوج به زوجه، پس حکم آن محل تامل است و الله العالم بحقائق احکامه(حقوق مدنی امامی، ص ۳۶۷)

مرحوم آیت الله میلانی نیز در این باره می فرمایند: از ظواهر آیات و روایات درباره لقاح اخترایی(مصنوعی) چیزی به نظر نرسیده است، ولی از **لحن الخطاب و ذوق فقهی** می توان گفت که یقیناً جایز نیست.(همان)

مرحوم شیخ محمد تقی جعفری نیز در ارتباط با تلقیح منی مردی که از دنیا رفته است به زن اجنبیه چنین می نویسد: با نظر به مجموع ابواب فقه که اهمیّت فوق العاده عرض و ارحام زنان را با اشکال مختلف مطرح مینماید، میتوان ممنوعیت انتقال نطفه مرد اجنبی را که مرده است به رحم زن، از همین ابواب **استشمام** نمود. مانند عدم جواز معاطات در نکاح و حرمت سقط جنین، به یک اعتبار بسیار مهم، با توجه به دلایل فوق میتوان گفت: اقوی حرمت انتقال نطفه مرد اجنبی که از دنیا رفته است به رحم زن اجنبیه میباشد. و اللّه العالم(رسائل فقهی(جعفری)، استفتائات، ص ۳۰۷)

برای تفصیل بیشتر به مقاله تلقیح مصنوعی در اندیشه فقهی- حقوقی و مواقفان و مخالفان آن مراجعه نمود.

[3] محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين و محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: سألت أبا الحسن الرضا ع عن الكسير تكون عليه الجبائر و تكون به الجراحة كيف يصنع بالوضوء و عند غسل الجنابة و غسل الجمعة قال يغسل ما وصل إليه الغسل مما ظهر مما ليس عليه الجبائر و يدع ما سوى ذلك مما لا يستطيع غسله و لا ينزع الجبائر و لا يعبث بجراحته.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج3 ؛ ص32)

[4] اگر در بدن میّت زخم و جراحت باشد باید غسل داد و یا مثل بدن شخص زنده باید غسل جبیره داد؟ج- در غسل میّت، جبیره ذکر نشده اگر ممکن است غسل بدهند و الاّ تیمّم بدهند. (مجمع المسائل (للگلپایگانی)؛ ج1، ص: 91)يجري حكم الجبيرة في الأغسال- غير غسل الميت- كما كان يجري في الوضوء(منهاج الصالحين (للخوئي)؛ ج1، ص: 31) (مسألة 134) : يجري حكم الجبيرة في الأغسال- غير غسل الميت- كما كان يجري في الوضوء (المسائل المنتخبة (للتبريزي)؛ ص: 57)مسألة 345: غسل الجبيرة- في ما عدا غسل الميت- كوضوء الجبيرة. و الأحوط استحبابا الإتيان به ترتيبا.ً و أما في غسل الميت فلا يشرع غسل الجبيرة. (المسائل الشرعية (للشبيري)؛ ص: 78) (مسألة 137) : يجري حكم الجبيرة في الأغسال غير غسل الميت (المسائل المنتخبة (للسيستاني)؛ ص: 82)1225. اگر به جایی از بدن میّت چیزی مهم چون اثر چسب زخم و ... مانده باشد و برطرف کردن آن دشوار باشد، وظیفه چیست؟ج. باید غسل جبیره‌ای بدهند...1228. آیا می‌توان در صورت عذر یا جراحت، میّت را به صورت جبیره‌ای غسل داد؟ج. بله، و احتیاطاً واجب است تیمم هم بدهند. (استفتاءات (بهجت)؛ ج1، ص: 350-۳۵۱)

[5] عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن علي بن الحسن بن رباط عن عبد الأعلى مولى آل سام قال: قلت لأبي عبد الله ع عثرت فانقطع ظفري فجعلت على إصبعي مرارة فكيف أصنع بالوضوء قال يعرف هذا و أشباهه من كتاب الله عز و جل- ما جعل عليكم في الدين من حرج[5] امسح عليه.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج3 ؛ ص33)

موارد مبهم ارتکاز:

۱.رحم میزبان

رحم میزبان[1]؛ رحم ِمیزبان ِیک زنی است، زن ِآن شوهر که نیست. آن شوهر، یک زنی برای خودش دارد. دو تا نطفه‌ی زوجین را میرونن آنجا جداگانه تلقیح میکنند. وقتی این سلول آماده شد، این ها میآیند به صورت میکرو، در رحم ِمیزبان میگذارند. این رحمی که میزبان است خودش نه مادر نطفه است، نه ربطی به پدر دارد. فقط این میرود میچسبد به لایه‌ی رحم ِاین زن و شروع به رشد کردن میکند.ارتکاز متشرعه چیست؟ یک بچه‌ای، مال دو نفر دیگر است. منعقد هم شده است. نمو انسانی‌اش شروع شده. تلقیح، لقاح صورت گرفته، شروع کرده برای رشد انسان. میرود میزبانی پیدا میکند در رحم اجنبیه. حالا این حرام است یا نیست؟ این، یک مسأله.

۲.پیوند اعضا

مرگ مغزی[2]؛ شما میگویید که هنوز نمرده است اما دیگر مُرده است. قلب و کبد و همه‌ی این ها را باز کنید. حالا قلب و کبد را بعداً میدوزند که این ظاهر ِجسد محسوب شود[3]. اگر پیشرفته‌تر بشود، بخواهند دست و پا و این ها را ببرند که یک دفعه میبینی یک مُثله‌ی حسابی است که دستش را ببرند، پاهایش را ببرند، پوستش را... ارتکاز متشرعه چیست؟ قضاوت راجع به آن مشکل است.در اینکه ذهن متشرّعه، پس میزند ابهامی نیست، و لذا محتاج استفتاء و خود علما هم هستند.

اما این ارتکاز چیست؟ ارتکاز بر حرمت است؟ یا ارتکاز بر این است که تا ضرورت نیست، تنزّه-مکروهات، همین است دیگر- اما اگر ضرورت باشد، نه؟

میگویید: «**حرمة المؤمن میتاً کحرمته حیا**[4]». چه طور وقتی زنده است، حتی یک اشاره هم به او نمیکنید، میگویید بی‌احترامی به مؤمن است. خب وفات هم که کرده این طور است. خب اگر احترام است، احترام صدقش عرفی،عقلایی است، برای متشرّع و غیرش. شما با همین بدن ِمؤمن ِدر اعلا درجه ایمان، میتوانید کاری بکنید که صغیر و کبیر ِعقل و متشرعه وقتی میآیند بگویند بی‌احترامی نبوده است. آخر هتک ِاحترام یک چیزی است، وقتی امام میفرمایند حرمة المؤمن، میآیند میبینند بدن چه شده، اما نمیگویند بی‌احترامی کردید. ولو عملاً صورتش یکی است. صورت ِاین با او یکی است. او میگویند نَبُر، این هم بُریده. اما هر کس مطلع بشود انگیزه‌ی این بریدن را، میگوید بی‌احترامی نبود اصلاً.

آیا آن وقت حکم شرعی، مطلق است. نباید بکنید. حکمتش بی‌احترامی نکردن است؟یا نه، خود حرمت مومن،یک نحو علّیّت داشت؛ در موردی که اصلاً بی‌احترامی‌اش نشده، اشکال نداشته باشد؟

[5]

من در جریان سؤالاتش بودم، که از چه زمانی بود. ۱۵ سال طول کشید، بعدش و قبلش هم بود. شما میدانید چند سال است، چه کسانی، چه طور پشت این کار را گرفتند، هم از حیث اخذ فتوا، هم از حیث فرهنگ سازی. فرهنگسازی خیلی مهم است. فرهنگسازی، مهندسی میخواهد. صحبت سر این است که خالی الذهن باشند، آن مهندسی هم نشود، بعد بیایند[6].

---

[1] رحم اجارهای یا مادر جایگزین روشی است که در آن یک زن (مادر جایگزین) فرزند زوجی را که به روشهای معمول قادر به بچهدار شدن نیستند، در رحم خود حمل میکند (معمولاً به این دلیل که یکی از زوجها ناباور است). این روش بهطور سنتی به این گونه انجام میشود که نخست سلول تخم مادر واقعی و اسپرم پدر را به روش لقاح مصنوعی باور میکنند و سپس حاصل(رویان)را به روش درونکاشت مصنوعی در داخل رحم مادر جایگزین قرار میدهند. در این روش مادر جایگزین تنها نقش پرورشدهندهٔ نوزاد را داشته و معمولاً پس از زایمان تمام حقوق سرپرستی فرزند را به والدین اصلی آن واگذار میکند اما این امر مهم نیازمند اقدامات قانونی است.(سایت ویکی پدیا)

[2] مرگ مغزی به وضعیت غیرقابل بازگشت همه عملکردهای مغز اطلاق میشود. درچنین وضعیتی همهٔ نورونهای مغز در نتیجهٔ هیپوکسی تخریب میشوند. مرگ مغزی یکی از معیارهای قطعی تعیینکننده مرگ است. (معیار دیگر از بینرفتن گردش خون و تنفس است) برای تشخیص مرگ مغزی باید تمامی اعمال مغزی به صورت غیرقابلبرگشت از بین رفتهباشند مرگ مغزی بهطور واضح با حالت زندگی نباتی متفاوت است. در حالت مرگ مغزی تمام قسمتهای مغز از جمله ساقه مغز از بین رفتهاست و تنفس بدون دستگاه تنفس مصنوعی وجود ندارد و فرد چشمهایش را باز نمیکند. این در حالی است که در حالت زندگی نباتی، فرد بدون دستگاه دارای تنفس خودبخودی است و چرخه خواب و بیداری هم دارد. (سایت ویکی پدیا)

[3] پس از جراحی، اعضا از بدن فرد اهداکننده توسط جراحان، ارگانها را در سریعترین زمان ممکن به دریافتکننده پیوند میزنند. زیرا اکثر اعضای بدن فقط چند ساعت میتوانند خارج از بدن سالم بمانند. زمانی که عضوی از بدن فرد اهداکننده خارج شد، محل آن را ترمیم میکنند و سپس جنازه را تحویل خانواده شخص برای مراسم تدفین میدهند.(همان)

[4] محمد بن أحمد بن يحيى عن رجل عن ذبيان بن حكيم عن موسى بن أكيل النميري عن العلاء بن سيابة عن أبي عبد الله ع في بئر محرج يقع فيه رجل فمات فيه فلم يمكن إخراجه من البئر أ يتوضأ في ذلك البئر قال لا يتوضأ فيه يعطل و يجعل قبرا و إن أمكن إخراجه أخرج و غسل و دفن قال رسول الله ص حرمة المسلم ميتا كحرمته حيا سويا.(تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج 1 ؛ ص419) عنه عن الحسن بن محبوب عن الفضل بن يونس الكاتب قال: سألت أبا الحسن موسى ع فقلت له ما ترى في رجل من أصحابنا يموت و لم يترك ما يكفن به أشتري له كفنه من الزكاة فقال أعط عياله من الزكاة قدر ما يجهزونه فيكونون هم الذين يجهزونه قلت فإن لم يكن له ولد و لا أحد يقوم بأمره فأجهزه أنا من الزكاة قال كان أبي يقول إن حرمة بدن المؤمن ميتا كحرمته حيا فواره بدنه و عورته و جهزه و كفنه و حنطه و احتسب بذلك من الزكاة و شيع جنازته قلت فإن اتجر عليه بعض إخوانه بكفن آخر و كان عليه دين أ يكفن بواحد و يقضي دينه بالآخر قال لا ليس هذا

ميراث تركه إنما هذا شيء صار إليه بعد وفاته فليكفنوه باذي اتجر عليه و يكون الآخر لهم يصلحون به شأنهم. (همان ص445)

[5] کلام یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[6] استاد حسن زاده آملی در این باره تحقیقی دارند در کتاب هزار و یک کلمه، ج ۱، ص ۵۰۳-۵۰۷ که مراجعه به آن خالی از لطف نیست.

انواع ارتکاز:

ارتکاز متعلّق به عمل؛ ارتکاز متعلّق به فکر

حاج آقا فرمودند:**«فان رجحان التأخیر عندهم امر منکر[1]»**، نفرمودند فان التأخیر. این کلمات اینجا مهم است. اگر میفرمودند فان **التأخیر** عندهم امر منکر فرق میکرد با اینکه میفرمودند فان **رجحان التأخیر**. یک وقتی است ارتکاز متشرعه را نسبت به مواجههی اذهان متشرعه با یک عمل میسنجیم. یک وقتی ارتکاز متشرعه را در مواجههی آنها با یک فکر، با یک مطلب، با یک درک، با یک ایده میسنجیم. حاج آقا رفتند سراغ ارتکاز متشرعه نسبت به آن رجحان. رجحان که کار خارجی نیست. رجحان، یک حکم است برای یک عمل. مطلب ذهنی است. این ها واقعا از حیث دقت کار، تفاوت میکنند.

حتی یک کسی که خودش، نمازش را عقب میاندازد،چون شیعه هست یک نحو خجالت در دلش هست که نمازم را عقب میاندازم؛ به خلاف اینکه سینهاش را هم سپر کند بگوید من از آن هایی هستم که دم غروب نماز میخوانم؛ احسنت بر خودم. حاج آقا میفرمایند این طور نیست. عمل، یک چیز است، اما شارع با او کاری کرده میگوید نه، نماز را هر چه زودتر بخوانی، بهتر است.

ارتکاز جهت گیری

مسئله برده داری

حال غیر از ارتکاز فکری، ارتکاز جهت گیری هم خیلی مهم است. گاهی آن مجموعهی ادله که یک چیزی را ایجا میکند، فقط یک ایده را ، به متشرعه میدهد؛گاهی یک جهتگیری را به متشرع میدهد. مثلا متنجس، منجّس است یا نیست؟ بگوییم ارتکاز متشرعه این است که متنجّس منجس نیست. این مانعی ندارد؛این یک فکر است. یک فکر منفرد. اما در مسأله عتق رقبه،یک سؤال ساده: شارع، مدافع بردهداری است یا نه؟ این همه بیانات دارد، یک جا بیاوری که شارع بگوید من با بردهداری مخالفم، یا یک جا بگوید مدافعم. میگوییم نصی این طور پیدا نمیکنیم.

یک کسی میگوید دیگر گناهی بالاتر از اباق نیست. بندهای که از مولایش فرار بکند ؛عبارات

روایی، بسیار شدید است در حرمت اباق[2]؛ یک بندهای از مولایش فرار بکند. خب معلوم است شارع مدافع بردهداری است، وقتی روایت به این تندی میگوید بنده فرار بکند، گناهکار عظیم است. صرف این استدلال،بس است؟ من عرض میکنم نه. شارع در موضعگیری ِجهتدار ِدرازمدت ِخودش، با بردهداری موافق نیست ؛جهتگیری، یک امری غیر از عبارت است. کاری کرده در مجموع ِعبارات شرعیه و ادله شرعیه که هر کس همه را میبیند میگوید نه، جهتگیری شارع ، در رفع این امر است

[3]. اگر هم استشهاد کنید به اینکه استرقاق دارد، اباق حرام است، کبیره است ، میگوید منافاتی ندارد. اینقدر ارتکاز قوی است. یعنی ارتکاز طوری نیست که خدشه در آن بکنیم؛

ارتکاز، ناخودآگاه است. ناخودآگاه یعنی چه؟ یعنی از مجموع آمده، نه اینکه استاد آورده باشد، کلاس آورده باشد، خودش فکر کرده باشد. اصلاً این طور نیست. مجموع، آن نظام را به صورت ناخودآگاه آورده است.

می‌گویی ما از مجموع ادله، می‌فهمیم که اسلام جهتگیری‌اش برای رفع بردهداری است ولو احکامی دارد برای مدیریت که با بردهداری در نیفتند که یک نظام و روال اقتصادی را بخواهد زیر و رو بکند. این طور کار نکرده، اما جهتگیری او به سوی این بوده که این‌ها آزاد بشوند. خب این جهتگیری غیر از آن است که متنجّس، منجّس است. آن یک فکر است، اما این یک رویکرد، استراتژی است. یک نحو شروع کار، پایان کار و مدیریتِ روندِ کار است. این را که از ادله شرعیه دست بیاوری،خیلی مهمتر است از اینکه بگویی ارتکاز متشرعه بر یک امر منفرد است. و شارع در کلمات خودش، انواع و اقسام همه‌ی این‌ها را دارد.

حضور زنان

[4]

کسانی بودند، چسبیده به مسجد، خانه‌ها نزدیک بود. همه هم همدیگر را می‌شناختند، جایی نبود بیرون بروند. چه کسی نماز جمعه را اقامه می‌کرد؟ اوّل شخصِ عالمِ وجود؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. در عین حال می‌گویند: ای زنی که چسبیده به مسجدی، می‌خواهی نماز جمعه بیایی، بیا؛ اما واجب نیست. این جهتگیری. آیا امنیت ندارد؟ امنیت دارد. باب النساء داشتند. مسجد همه می‌آمدند .یک چیز ممنوع نبود. عین همان که به جماعت می‌آمدند، ترغیب هم برای جماعت بود،در مورد نماز جمعه هم بگویند زنها هم بیایید. اما به خصوص استثناء می‌کنند، نه زنها! نیایید. مسأله، امنیت نبود.

آن چیزی که همه شیعه نقل می‌کنند از حضرت صدّیقه سلام الله علیها . حضرت نگفتند امنیت دارد. می‌گویی نبینند. بالاترین چیز این است که: «**لا یَرَیْنَ الرجال و لا یراهن الرجال**[5]» ای آنکه حضرت فرمود: «**مسجد المرأة بیتها**[6]». لسان را ببینید. همان ثواب مسجد را دارد. پس جهتگیری شارع برای چیست؟ برای اینکه بیرون بیایند یا در خانه باشند؟ ارتباطات در حال توسعه باشد، یا ارتباطات انقباضی باشد ؟ به سوی «در خانه»؛ برای اینکه بیشتر محدود باشد.

---

[1] بهجه الفقیه،ص ۸۶

[2] محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن خالد و الحسين بن سعيد جميعا عن القاسم بن عروة عن عبد الحميد عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ع قال: ثلاثة لا يقبل الله عز و جل لهم صلاة أحدهم العبد الآبق حتى يرجع إلى مولاه. (الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج6 ؛ ص ۱۹۹)

[3] آن كه در اسلام برنامه و مقررات دارد، آزادی است يعنی موجبات فراهم آوردن آزادی برده.(فقها هم بابی كه در اين مورد قرار دادهاند كتاب العتق است و نه كتاب الرقّ.رقّيعنی بردگی و عتق يعنی آزادی.)اگر قبول كنيم كه اسلام بردگی را جايز شمرده، [به اين صورت است كه] هيچ گاه اين حالت ادامه ندارد زيرا وقتی كه برده‌گان تحت نفوذ تربيتی مسلمين قرار گرفتند پس از چندی خود به خود آزاد می‌شوند.

واﻻ خود بندﻩ آزاد كردن بﻩترين عمل خير شمردﻩ مىشود كﻩ ضربالمثل است؛ وقتى بخواﻩند راجع بﻩ موضوعى مبالغﻩ كنند مىگويند تو ثواب بندﻩ آزاد كردن دارى. دوم اينكﻩ كافرﻩ بعضى از اعمال بندﻩ قرار دادﻩ است. از اينﻩا بالاتر اين است كﻩ يكى از مصارف بيتالمال را آزاد كردن بندﻩ قرار دادﻩ است و اين جزء وجوﻩ عمومى است: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ» يعنى در راﻩ «وَفِي الرِّقَابِ» يعنى گردنﻩا؛ يعنى گردنﻩايى كﻩ قيد مملوكيت روى آنﻩا ﻩست آزاد كنى. يكى از مسائلى كﻩ در السلام ﻩست اين است كﻩ حكومت السلامى از وجوﻩ عمومى بگيرد و بردﻩﻩا را آزاد كند زيرا بردگان غنائم جنگىﻩدﻩاى را تشكيل مىدادند و نمىشد مفت از آنﻩا گرفت.

حكومت توصيﻩ مىكند كﻩ وا آزاد كند، اگر آزاد نكرد پول مىدﻩد و آزاد مىكند. در دوران عمر بن عبدالعزيز اين برنامﻩ عمل شد و مقدارى از بيتالمال براى آزادى بردگان بﻩ كار رفت.

ﻩمچنين السلام بعضى موارد را موجب آزادى خود بﻩ خود بردگان قرار داد؛ مىگويد اگر بردﻩاى قسمتى از آن آزاد شد اين آزادى بﻩ تمام قسمتﻩاى وا سرايت مىكند. مثلاً اگر يك نفر يك عُشر بردﻩ خود را آزاد كرد تمام وا آزاد مىشود و او نمىتواند وى را خريد و فروش و بﻩ ديگرى منتقل كند. راﻩايى را باز گذاشتﻩ و توصيﻩ كردﻩ است.(مجموعﻩ آثار استاد شﻩيد مطﻩرى ؛ ج30 ؛ ص468-469)

[4] سؤال يكى از دوستان حاضر در جلسﻩ درس

[5] و روي عن علي ع قال: كنا عند رسول اللﻩ ص فقال أخبروني أي شيء خير للنساء فعيينا بذلك فانطلقت حتى دخلت فاطمﻩ ع فأخبرتﻩا الذي قال لنا رسول اللﻩ ص و ليس أحد منا علمﻩ و ال عرفﻩ فقالت و لكني أعرفﻩ خير للنساء أن ال يرين الرجال و ال يرانﻩن الرجال فرجعت إلى رسول اللﻩ ص فقلت اي رسول اللﻩ سألتنا أي شيء خير للنساء و خير لﻩن أن ال يرين الرجال و ال يرانﻩن الرجال قال من أخبرك فلم تعلمﻩ و أنت عندي قلت فاطمﻩ فأعجب ذلك رسول اللﻩ ص و قال إن فاطمﻩ بضعﻩ مني.(كشف الغمﻩ في معرفﻩ الأئمﻩ (ط - القديمﻩ) ؛ ج1 ؛ ص۴۶۶)

[6] و روي أن خير مساجد النساء البيوت و صلاة المرأة في بيتﻩا أفضل من صلاتﻩا في صفتﻩا و صلاتﻩا في صفتﻩا أفضل من صلاتﻩا في صحن دارﻩا و صلاتﻩا في صحن دارﻩا أفضل من صلاتﻩا في سطح بيتﻩا و تكرﻩ للمرأة الصلاة في سطح غير محجر.(من ال يحضرﻩ الفقيﻩ ؛ ج1 ؛ ص ۳۷۴) و قال ص صلاة المرأة وحدﻩا في بيتﻩا كفضل صلاتﻩا في الجامع خمسا و عشرين درجﻩ.(مكارم الأخلاق ؛ ص ۲۳۳) و قال الصادق ع- خير مساجد نسائكم البيوت. (من ال يحضرﻩ الفقيﻩ ؛ ج1 ؛ ص ۲۳۸)

مرحوم آيت اللﻩ بﻩجت نيز در پاسخ بﻩ سوالى در اين زمينﻩ مى فرمايند:

سؤال: در رواياﺕ ﻩست كﻩ براى زن عيادﺕ مريض نيستﺕ،ولى مردﻩا مىتوانند بروند عيادﺕ زنﻩا اين سرّش چيستﺕ؟

آقا: تستّر در زن و عدم خروج در زن معلوم است، واضحات است.(درس خارج اصول، تاريخ ۲۲/۲/۱۳۸۸)